

زبان تصویری

زمان و مکان اساطیری و نمادهای آن

مقدمه

اسطوره‌ها مقوله‌های امید بخشی هستند که ثابت می‌کنند آدمی در فرآیند پیچیده‌ی هستی و ناسامانی زمان و مکان، حیران نیست بلکه آرمانی دارد که به زندگی او، نیرو و حیات می‌بخشد. اسطوره‌ها در تمدن بشری و پیوند انسان با طبیعت و معنی‌بخشی زندگی او بیانی رمزگونه و تعبیرپذیر را در پیش چشم بیننده قرار می‌دهند. به همین جهت رمزها به فهم معنایی غیر از معنای اول و بدون نیاز به دلیل می‌انجامند. همین امر است که ارائه‌ی معنی مشخص و واحد در مورد اسطوره‌ها را سخت می‌گرداند، و بازگشایی رمز زبانی اسطوره‌ها را کاری دشوار می‌نماید. در نظر عامه‌ی مردم آن‌چه عینیت می‌پذیرد وجود پیدا می‌کند و این تلقی در اسطوره‌ها منحصرأ به خداشناسی و دین مربوط نمی‌شود. هم‌چنان که مارکس در توضیح تاریخ بشریت از اسطوره‌ی پرومته بهره می‌گیرد و فروید برای تحلیل ناخودآگاه به اساطیری که بیست قرن قبل از وی به وجود آمده‌اند توسل می‌جوید. در این مقاله سعی شده به اسطوره و تحلیل فضا و مکان که موجودیت اسطوره در آن شکل می‌پذیرد، پرداخته شود.

زبان تصویری اسطوره و کارکرد آن

قبل از پیدایش خط، داستان سرایان مجبور بودند که گفته‌های خود را به صورت شفاهی بیان کنند. زبان تصویری اسطوره‌ها و قایع تاریخی را در زمان قدیم بیان می‌کرده است. «اساطیر تلاشی برای یافتن معنی از داده‌های متنوع و پیامدهای طبیعی هستند که تخیل انسان قدیم را گرفتار یک چالش می‌گردانند»^۱. شاید اسطوره‌ها داستانی برای توضیحات پوشیده‌ی یک حقیقت باشند.

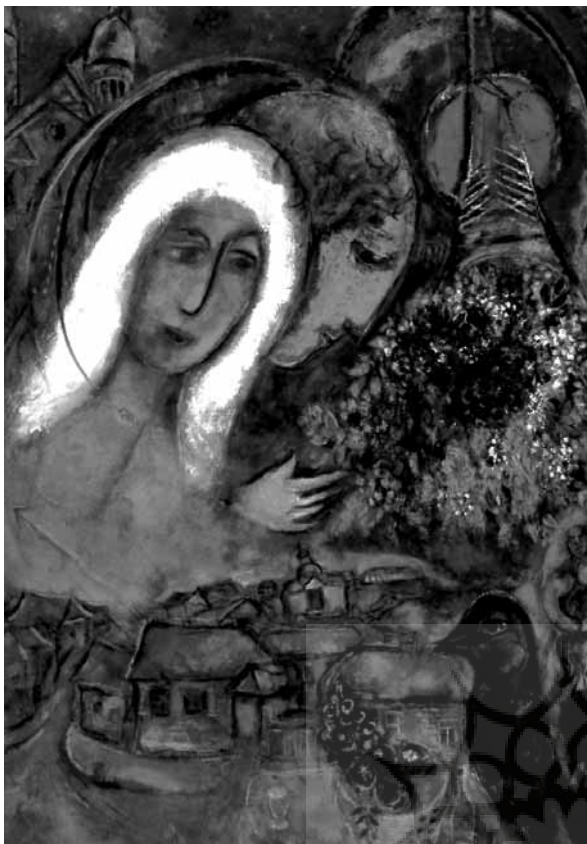
در بیان اسطوره‌ها همیشه ظاهر حوادث تاریخی روایت می‌شود اما چیزی که این روایت را خاص می‌گرداند صحت تاریخی آن نیست «روایت‌های اساطیری باورکردنی نیستند بلکه از این جهت که بین دیدگاه‌های انسان و دریافت درونی و بیرونی او از جهان هستی با

آفرینندگان خود تمایزاتی قائل هستند، مورد اهمیت واقع می‌شوند»^۲. شاید بتوان برای اسطوره دو وجه عمده قایل شد یکی این که اسطوره را از اساس داستان پنداریم و قصه فرض نماییم و دیگر این که آن را زاییده‌ی خیال ندانسته بلکه حقیقت وجودی‌ای بدانیم که در ذات خود اتفاق افتاده و زمانی برای مردم رخ نموده و تا به حال تداوم پیدا کرده است. اسطوره خودش را با زبان خودش نشان می‌دهد و تجلی پیدا می‌کند که این تجلی عین خلاقیت و الگوگونه است. «حادثه است که معنای ساده کلمه رخ داده است چه به آفرینش جهان مرتبط گردد و چه خلق گیاه یا جانور یا اتفاقی بسیار ساده»^۳. اسطوره‌ها جزء جدایی‌ناپذیر یک فرهنگ باستانی هستند و از ادبیات تاریخی انسان شکل می‌گیرند، شامل خدایان، حوادث طبیعی، اجتماعی، تاریخی و زنده پنداشتن اشیاء و روایت قهرمان‌ها هستند. ارتباط تنگاتنگی با پدیده‌ها دارند هنگام مرور اساطیر ملل به روایت‌های آفرینش انسان مبتنی بر مشاهده طبیعت و چرخه‌ی مرگ و زندگی برمی‌خوریم. روند رویش گیاه الهام‌بخش انسان برای پردازش به چنین اساطیری شده و کاملاً هم طبیعی است «از درختی نام برده شده که میان زمین روئیده و برگ آن درهم تنیده شده و مقداری از جانوران و آدمیان دیده‌ایم که از میان این درخت روئیده‌اند و از طریق تولد از این گیاه چیزهای دیگر زاییده شده و با تولید مثل زیاد شده‌اند»^۴.

اسطوره‌ها بر اساس نیاز انسان برای درک عالم بیرون شکل گرفته‌اند. و آدمی را وادار به اندیشیدن راجع به واقعیت این جهان می‌کنند. بزرگترین و قابل لمس‌ترین واقعیت هستی، هم خلق و هم آفرینش است و از همین راه به اصل و اعتبار مرگ معنا می‌بخشد. «اسطوره شیوه‌ی تعمق و تفکری است که با شیوه‌ی تفکر مدرن و فردگرای امروزی تفاوت دارد شاید مهم‌ترین روش تفکر جمعی باشد»^۵. در برخورد با شگفتی جهان و انسان و حرمت نهادن به آن راز اسطوره‌های عرفانی پدید می‌آید. در این اسطوره‌ها همه چیز صورت رمز و راز به خود می‌گیرد، کیهان به

یک تصویر مقدس تبدیل می‌شود و رازی در خلال حقیقت ظاهری هر چیز متجلی و تبدیل به کارکردی عرفانی می‌شود که به هر چیز نظم و نظام می‌بخشد. کارکرد به هرگونه از رفتار که تکرار شود و هدف معینی از انجام آن باشد، اطلاق می‌گردد. شاید وظیفه‌ی اصلی اسطوره‌ها در زمان کهن به دست آوردن الگوهای مشخص برای انجام آیین‌ها و فعالیت‌های معنی‌دار آدمی بوده است. از فعالیت‌های توجیهی گرفته تا ارزش‌گذاری مراسم و حتی کارکردهای درمانی و غیره. ارزش‌گذاری و تأیید اسطوره‌ها به آغاز و پایان جهان هستی و توجه بیش از حد که باعث به وجود آمدن اسطوره‌های فردگرا و مشاهده‌گر شده، می‌انجامد. به این معنی که بعضی از اسطوره‌ها نقش آفرینش به خود می‌گیرند و تأثیر جادووار آنها حتی کمک به درمان بیماران می‌نماید، نیازهای معنوی و مادی آدم اسطوره‌پرور مرتفع می‌شود. ترس و هراس ناشی از عدم شناخت او برطرف می‌گردد و انسان را مدد می‌بخشد.

جنبه‌های ظاهری اسطوره اندیشه‌های قومی است و جنبه‌ی عملی قضیه اجرا مراسم و آیین‌ها. «انسان قربانی می‌کند تا خشم خدایان را فرو نشاند و بلا را از سرخود دور بگرداند»^۶ صورت و محتوا، متن و معنا، اسم و شی، فاصله برقرار نمی‌کند بلکه پیوند میان پیدا و ناپیدا بین فرایند طبیعی و فراطبیعی را برقرار می‌سازد. اسطوره‌ها روایتی از یک واقعیت ازلی هستند که جدای از خواسته‌های عمیق دینی، اخلاقی، قید و بندهای اجتماعی و این‌گونه موارد تفسیر نمی‌پذیرند. عقیده را شرح و بسط می‌دهند. اخلاقیات را نگهداری می‌کنند و به آن نیرو می‌دهند. هدف، ارضاء نیازمندی‌های عمیق انسان مثل دین، حاجت‌های اخلاقی و خواسته‌های اجتماعی است. اسطوره‌ها قصه‌ای سبکیال با محتوای سبک نیستند که نیرویی فعال و وزنی سنگین بوده و منشور عمل، ایمان



و حکمت اخلاقی جوامع بدوی می‌شوند. زبانی رمزگونه دارند و بازخوانی آنها ساده نیست. «شعائر سنتی و آداب و رسوم را ارج می‌نهند»^۷ مثلاً خدای میتره «میتر» با هزار گوش و ده هزار چشم عهد و پیمان را بین آدمیان نگهداری می‌کند «هیچ کس نمی‌تواند زشتی و بدسرشتی خود را از خداوند پنهان دارد و از عقوبتش در هراس نباشد»^۸

زمان اساطیری

اسطوره‌ها باری معنایی دارند. در تفکر اساطیری زمان در گذار با یک رویداد خاص اعتبار می‌گیرد و طی روایت خاصی از هستی و نیستی و جاودانگی معنا می‌یابد. زمان اساطیری، مربوط به قبل از تاریخ است و غیر قابل تقسیم، زمانی که همیشه بوده و همواره عین خودش است و باید عین لحظه به حساب آید. زمان آغازین اسطوره‌ها به مرحله‌ی ابتدایی زندگی محدود اجتماعی نمی‌رسد و هنگامی وجود پیدا می‌کند که زندگی محدود انسان ابتدایی شکل پیچیده‌تر و اجتماعی‌تری به خود می‌گیرد و زمانی که رویای انسان نیز شکل گرفته است. «در عالم خیال همواره سمبول‌ها، نهادها و تصاویر شخصیت‌هایی را داریم که سازنده‌ی واقعی اسطوره‌ها هستند»^۹.

زمان عین لحظه است و لحظه عین انجام و مملو از گذشته و آستان آینده می‌باشد. پس زمان اساطیری هم‌چنان زمانی ازلی و زمان آغاز وقایع محسوب می‌شود. گاهشماری و تاریخ انسان اساطیری با زمانی که امروز رایج است، میانه‌ای ندارد. دو وجه از زمان برای اسطوره‌ها می‌تواند قابل شد یکی زمان مینوی و دیگر زمان متعارف یا گیتی‌مدار:

زمان گیتی‌مدار به روز و روزگار تکیه می‌کند و گردش دوران، حرکت شب و روز ماه و سال در این زمان تجلی عینی می‌یابد. اما آنچه



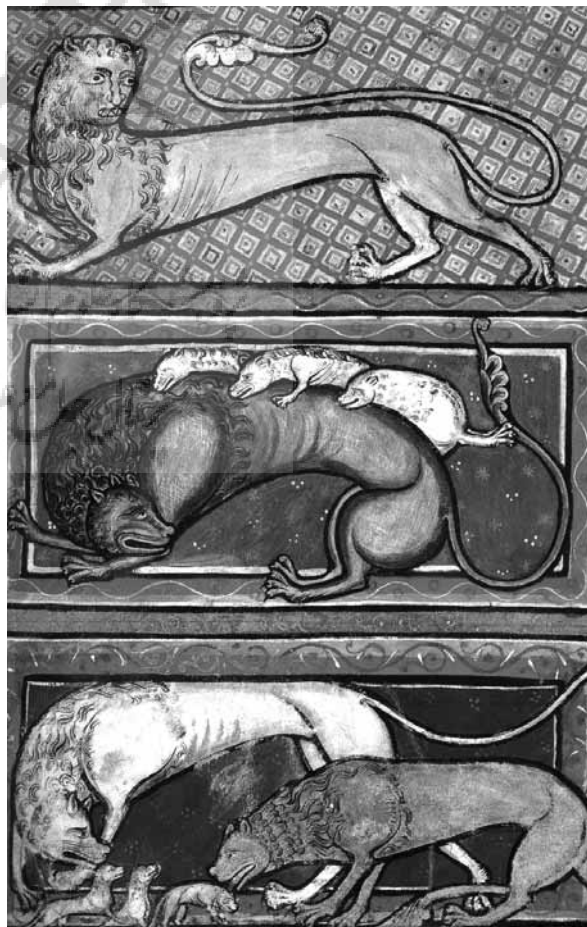
شکل خاص تقسیم کرد. ابتدا زمانی که دوران و آغازی مشخص دارد و انجام آن بازگشت به وضع «مینوی» سابق است و با پایان زمان اخروی در عالم به پایان می‌رسد. اسطوره‌ها در این زمان ویژگی خاص خود را دارند. دیگر زمانی است که دوران آغاز و انجام دارد، نقطه‌ی آفرینش دارد و دائم از نو می‌آغازد و مثل زمان هند و یونان باستان. و در آخر زمانی که صورت خطی دارد و نقطه‌ی عطفش حادثه‌ای است که در تاریخ پدیدار شده و مفهوم زمان و سنت در دین یهود و مسیحیت با این زمان سروکار دارد. در اسطوره‌های ایران باستان آفرینش زمین و موجودات در ساحت زمان خطی نمی‌گنجد و زمانی مینوی را می‌طلبد «مردم از گلی هستند که کیومرث از آن آفریده می‌شود و به شکل نطفه در زمین قرار داشته و کیومرث از زمین آفریده شده است»^{۱۱}

در پدیده‌های اساطیری ویژگی در این است که هر چه از تاریخ دور می‌شود به اسطوره پیوند می‌خورد شاید برجسته‌ترین و برونی‌ترین ویژگی در روند بررسی اسطوره، عدم پیوستگی آنها به تاریخ باشد! زمان اسطوره‌ها برخلاف زمان علمی که به صورت کمی، قابل انطباق با اعداد است جلوه‌گر می‌شود. هر لحظه به سبب رویدادی خاص یا آیینی مشخص رمزپذیری پیدا می‌کند. هر اسطوره با اسطوره‌های دیگر تفاوت دارد. زمان در اساطیر برخلاف وجوه دیگر اسطوره تک بعدی، انتزاعی و متجانس نیست بلکه کیفی است و برحسب وقایع، متفاوت و بلکه سحرآمیز می‌گردد. در نظر نگارنده زمان در تمدن‌های متفاوت در رابطه با اسطوره ماهیتی خاص پیدا می‌کند. مثلاً در مصر زمان تجسم مکانی پیدا می‌نماید، هر چه وجود می‌یابد و حرکت می‌کند در حجم‌های هندسی برای ابد محبوس می‌شود. حذف زمان به وسیله‌ی، مکان صورت می‌پذیرد. پیروزی انجماد زمان در ابدیت مکان در اسطوره‌های مصر قابل مشاهده است. همین امر در چین معنایی دیگر پیدا می‌کند، در چین زمان ارتباط نزدیکی با مفهوم «تائو» دارد. هم مبدأ است هم مقصد ولی در اصل هیچ است و خلاء. آیین تائو در سده ششم ق.م شکل می‌گیرد. «اغلب نوشته‌های تائو را به خلاء درون ظرف، فضای ته دره و به دم آهنگران تشبیه کرده‌اند و هدف حکیم در اندیشه تائوی چین رسیدن به این خلاء است»^{۱۲} خلاء که پُر از همه چیز هست در عین هیچ نبودن. اسطوره‌های چین بسیار از این تفکر فلسفی بهره جسته‌اند. زمان اسطوره‌های ایرانی طبق رساله‌ی جهان‌شناسی و اساطیری «بندھشن» دو بعدی است، یکی زمان بی‌کران و دیگر زمان کرانمند (زمان دورانی) که زمان دورانی را انعکاسی از زمان بی‌کران می‌داند. زمان در اساطیر ایران مانند هند بازگشت به ابدیت نیست بلکه بازگشت به مبدأ ابدی است. زمان و منشأ خلقت انسان در اساطیر ایرانی را باید از دیدگاه دین زرتشت مورد توجه قرار داد شاید بتوان توالی زمانی برای آن پیدا کرد. انسان‌های نخستین از دیدگاه زرتشت آفریننده‌های اهورامزدا هستند «مردم! پدر و مادر جهانیان، شما را با برترین عقل سلیم آفریدم تا جریان کارها را به عقل سلیم به انجام رسانید، اندیشه‌ی نیک اندیشید، گفتار نیک بگویید، کردار نیک ورزید و دیگران را ستایش نکنید»^{۱۳}

زمان اسطوره‌ای بنا به سرشت خود تجزیه ناپذیر است و مطلقاً همان که بوده باقی خواهد ماند پس فرقی نمی‌کند که چه مدت زمان بر آن گذشته است، در آن پایان به مانند آغاز و آغاز به مانند پایان می‌باشد.

ورای روزمرگی و عادت‌زدگی قرار دارد و با کمک دقیقه و ساعت قابل اندازه‌گیری نیست زمان مینوی است. از همین رو است که رویدادهای اساطیری ساختار و شکل می‌گیرند و به صورت اسرارآمیزی با هم ارتباط برقرار می‌نمایند. این دو قلمرو از جنبه‌های رازگونه زندگی بشر است. واضح است که این دو برخوردی با هم ندارند بلکه هر یک به صورت نمودی از دیگری ظاهر می‌شوند و هر یک نحوه‌ای از وجود را با هم تجسم می‌بخشند. برای بینش اساطیری جهان‌دیداری، زمینی و مینوی می‌توان گفت که انسان اساطیری همواره در پی تصویر این صورت است تا از رونمایی این جهان درگذرد و به ساحتی دیگر دست پیدا کند. گیتی بر عالم برون و آشکار و مینو بر عالم معنا و درون دلالت می‌کند. البته انسان اساطیری مرزی مشخص بر این دو عالم قابل نیست و هر دو در وجودش در حماسه و رویداد در هم می‌آمیزد. دنیا در زمان خطی «line time» معنا می‌گیرد و صورت مینوی زمانی قدسی را می‌طلبد. «در بینش اساطیری یونان، حرکت زمان خطی نیست و همواره حول دایره‌های گرفتار است و هیچ‌گاه از حرکت باز نمی‌ایستد»^{۱۰}

الگوی کیهان، زمان را در حرکتی دورانی مجسم می‌کند و تکرار و پیوستگی برای زمان در نظر دارد. این زمان از مبدأ آغاز شده و به سوی انتهایی خاص در حرکت است و هرگاه این حرکت به انتها برسد، آن‌گاه ابدیت هم از راه می‌رسد. این الگوی زمانی در اندیشه‌ی سامی است و با الگوی زمان یونانی متفاوت است. شاید بتوان زمان را در اسطوره به سه



«یک زمان on time» است. توالی زمانی نیست و نسبت به زمانی که در پیش است به عنوان زمان گذشته به شمار می‌آید»^{۱۴}

مکان اساطیری و نمادهای آن

مکان نیز همانند علیت و زمان اساطیری متعین به جهات گوناگون است. مفهوم مکان در اساطیر شامل کل به جز و برعکس می‌باشد. نقاط در مکان اساطیری تعیین کننده‌ی بُعد هستند و جدای از ارتباطی که این نقاط نسبت به یکدیگر دارند. مکان اساطیری، برعکس مکان بنیانی و برخلاف مکان هندسی است و جهات آن به مانند پس و پیش، بالا و پایین و راست و چپ یکسان نیستند. محتوا در این مکان‌ها از محل جدا نمی‌باشند. هر عنصر موجود در بخش مکانی رنگی خاص، طنین و کیفیت عاطفی خاصی دارد. ویژگی‌ای که مکان اساطیری را متمایز می‌گرداند حاکمیت ساخت کلی بر فضا است. طراحی کلی در فضای اساطیری است که اجزا را نظم می‌بخشد. این وجه به‌خصوص در اساطیر دینی بسیار شناخته شده است. گاهی مکان در اساطیر چنان وهم‌انگیز و رمانتیک می‌گردد. که الهه‌ای در جایی از آسمان شب، میان وحوش و روی زمین در راه‌های نفرین شده سرگردان به تصویر کشیده می‌شود. تقدیس مکان در اساطیر سرزمین‌های گوناگون بسیار جلوه‌گر می‌نماید. در ایران دماوند، البرز کوه مرکز جهان محسوب می‌شود و دریای کیانسه تقدس دارد و نطفه‌ی زرتشت را در خود نگاه می‌دارد. «طور سینا» در فلسطین مقدس شهره می‌شود و واژه‌ی طور از «طابود» به معنای ناف و مرکز هستی برگرفته شده است. تقدس اقلیم‌های هفت‌گانه در بیشتر آیین‌ها دیده می‌شود. جهانی که در هر اسطوره مورد بررسی قرار می‌گیرد معنایی خاص دارد. به طور مشخص مکان اساطیری بسته به این که کدام قوم در کدام سرزمین و منطبق با کدام جهان‌بینی از آن استفاده می‌کنند، متفاوت است و قوانین، تصویر خاص خود را دارد. «خدایان در مکان دلخواه خود در پرستشگاه‌های خاص خود قرار می‌گیرند و آیین پرشس خدایان انجام می‌پذیرد»^{۱۵} «جهت بعدی از قبیل بالا و پایین و جلو و عقب، از وضع جسم خود انسان گرفته می‌شود و بینش اساطیری به علت گرایش به مفاهیم جوهری، جهات نسبی با جسم انسان پیدا می‌کنند. در اغلب اساطیر اعضای انسان با اجزای جهان پیرامون او منطبق است و از این رو عالم وحدت «ارگانیک» پیدا می‌کند»^{۱۶}

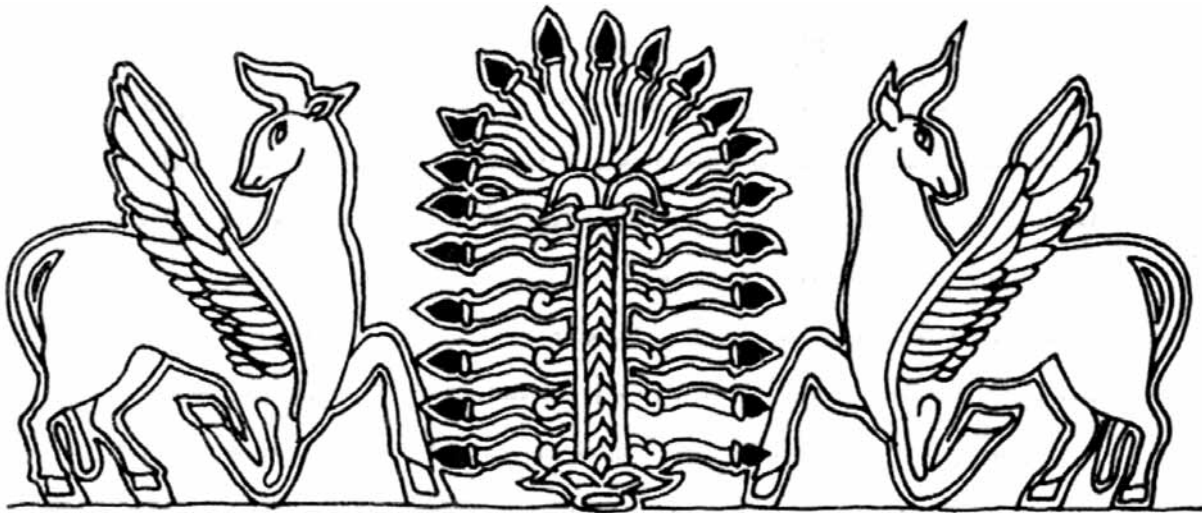
فضای اساطیری، تجلیاتی بدون مرز

حال که به بحث فضا در اساطیر می‌رسیم اشاره به فعلی است که در مکانی خاص انجام می‌پذیرد. مراسم یا فعلی که در اساطیر به وقوع می‌انجامد به طور مشخص در محلی است که مظهر صورت‌پذیری این آیین می‌باشد. حضور فضای اساطیری با فضایی «مثالی» که با مکان سه‌بعدی دنیای عقلی اساساً متفاوت است گونه‌ای دیگر وجود پیدا می‌کند. به این معنی که فضا شامل فضایی میانه است بین روح و ماده، عالم بالا و پایین. اجسام در این فضا شکلی روحانی دارند. فضا، فضای تخیل است و خیال نحوه‌ی ظهور تجلیات عینی است. در عرفان اسلامی (به خصوص ایران) این فضای میانه اقلیم هشتم، جابلسا، جابلقا، عالم مثال یا ناکجاآباد سه‌رودی شمرده می‌شود. جهت در این فضا معنا ندارد



و ممکن است هر شی در واحدی از فضا به شکل دیگری ظاهر شود. هم محیط است و محافظ «فضایی است که جمع اعداد و تمامیت و واحدیت است» مرکز این نقطه در تفکر اساطیری نقطه آفرینش می‌باشد. روایت مختلف به زبان پهلوی وجود دارد که در آن از دژی در فضایی خیال‌انگیز واقع در البرزکوه سخن به میان آمده است. در بندهشن آمده «برای کاووس خانه‌ای بود یکی زرین و دوتا آبگینه، دوتا پولادین و چشمه‌ای که آب بی‌مرگی در آن جریان داشت و مرگ را از میان می‌برد»^{۱۷} اهورامزدا برای خدای مهر جایگاهی مقدس ساخت که در پیرامون خود به او جای داد، اقامتگاهی زرین با هزاران ستون برفراز هرا برزیتی (البرز) نه شب و نه روز نه تاریکی در این فضا است نه باد سرد، نه ناخوشی و نه مرگ و نه پلیدی دیوی.

فضا در این جا و به‌طور کلی در اساطیر مکان و زمانی ثابت ندارد و در هر نقطه دارای ویژگی خاص است که نمی‌شود در قالبی مشخص آن را دید همچنین جهات فضا و وضعیت‌هایی که به خود می‌گیرد، دارای این خصوصیت هستند. برای نمونه سرزمین‌های خیالی اساطیر، از قبیل جابلقا و جابلسا (در ایران)، یا بهشت «بودی ساتوا» در دین بودا، «وارای» جمشید در اوستا همگی از تجلیات فضایی اساطیری پدیده آمده‌اند که مرز جغرافیایی ندارد. کوهساران، چشمه‌ها، اقلیم‌ها و شهرها هیچ ارتباطی با سرزمینی دنیایی و محسوس ندارد بلکه نمودی از سرزمین‌های اساطیر هستند. در گونه‌شناسی اساطیر دینی به فضایی برمی‌خوریم که به جهانی در زیرزمین به نام «تارتاروس» اشاره می‌کند



پی‌نوشت‌ها :

- ۱ - رولان بارت. اسطوره امروز، ترجمه‌ی شیرین دخت دقیقیان، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۶، ص ۳۱.
 - ۲ - ژاله آموزگار. تاریخ اساطیری ایران، تهران: سمت، ۱۳۷۴، ص ۳.
 - ۳ - میرچا الیاده. اسطوره، رویا، راز، ترجمه‌ی رویا منجم، تهران: فکر روز، ۱۳۸۲، ص ۱۶.
 - ۴ - آرتور کریستن‌سن. نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، جلد اول تهران: نشر نو، ۱۳۶۳، ص ۱۲۹.
 - ۵ - الیاده، همان، ص ۲۳.
 - ۶ - رولان بارت. از مقدمه پیشین، مترجم، ص ۱۸.
 - ۷ - ف. ژیران و گ. دلا پورت. اساطیر آشور و بابل، ترجمه‌ی ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: فکر روز، صص ۷-۸.
 - ۸ - جان، هینلز. شناخت اساطیر ایران، ژاله آموزگار و احمد تقضلی. تهران: آویشن، ۱۳۷۹، چاپ ۱۲، ۱۳۸۷، ص ۲۵.
 - ۹ - الیاده، پیشین، ص ۱۶۲.
 - ۱۰ - دانا روزنبرگ. اساطیر جهان، ج ۱، ص ۵۳۹.
 - ۱۱ - مهشید میر فخرایی. آفرینش در ادیان، تهران: موسسه مطالعات تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶، ص ۶۷.
 - ۱۲ - داریوش، شایگان. بت‌های ذهنی، ص ۱۶۲.
 - ۱۳ - مهرداد بهار. پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: آگاه، ص ۱۷۶.
 - ۱۴ - ارنست کاسیرر. فلسفه‌های صورت‌های سمبلیک، ص ۱۸۲.
 - ۱۵ - یوسف اباذری و مراد فرهاد پور. ادیان جهان باستان، جلد اول، ص ۳۰۴.
 - ۱۶ - ارنست کاسیرر. زبان و اسطوره، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، ص ۴۱، ۱۳۸۷.
 - ۱۷ - بندهش، فَرْتَبَغ دادگی. گزارنده: مهرداد بهار، چاپ اول، ص ۱۳۷.
 - ۱۸ - ادیت هملتون. سیری در اساطیر یونان و روم، ترجمه‌ی عبدالحسین شریفیان. تهران: اساطیر، ۱۳۷۶.
- «نگهبان دوزخ: surebrec»: در اساطیر یونان این نگهبانان با ارایه‌هایی که اسب‌ها آنها را جابه‌جا می‌کنند، زمین را در هم می‌کنند و پیوند خاصی با جهان زیر زمینی دارند به آنها صاحب اسبان پرآواز هم می‌گویند»
- ۱۹ - ریکو زندگی در دنیای متن، ترجمه‌ی بابک احمدی. تهران: مرکز، ۱۳۷۸، ص ۱۱۲.
 - ۲۰ - سوئدنیبرگ. Arcana coelstia (1688 – 1725).

حفره‌ای عظیم که دروازه‌هایش در نقطه‌ای دوردست در غرب جایی که خورشید غروب می‌کند و تاریکی عالم را فرا می‌گیرد، قرار دارد. جایی نزدیک دروازه‌ی ورودی تالارهایی که خدایان جهان پست و تاریک قرار دارند و سگ‌های نگهبان با پارس‌های ترسناک اجازه‌ی خارج شدن به کسی که داخل این تالارها شود را نمی‌دهد»^{۱۸}

در ابتدای شکل‌گیری تفکر اسطوره‌ای شاهد وحدت بخشی بین دو جهان هستیم. این گرایش به یکی‌شدن در جهت هماهنگی بیشتر انسان و طبیعت پیرامون او می‌انجامد. هر چه رو به جلو می‌آییم و شناخت و تفکر انسان عمیق‌تر می‌گردد این فضا را خیالی‌تر و رمزگونه‌تر تجسم می‌کند و در بینش‌های مذهبی - دینی به صورت متفاوت دیده می‌شود. به هر طریق فضای حاکم بر اسطوره از تناظر فضایی - فیزیکی میان جهان وانسان شروع می‌شود، انتقال کالبد انسان به جهان یا برعکس. شاید ساده‌ترین وجه این قضیه در تفسیرپذیری فضای اسطوره‌ای باشد که به ارتباط میان هستی و انسان می‌انجامد، که گوناگون‌ترین قلمروها و فضاها را در هستی گسترش می‌دهد. در تفکر اسطوره‌ای رابطه میان آنچه شی هست و مکانی که در آن به عنوان جزء از کل قرار می‌گیرد رابطه‌ای صرفاً اتفاقی نیست و این دو همواره با هم پیوند می‌خورند. کانت می‌گوید «هر اندازه ما مفاهیم خود را در فراسوی جهان هستی قرار دهیم و هر قدر آنها را از امور حسی بی‌پروانیم و منتزع کنیم باز هم تصاویر و اشیاء به مفاهیم متصل‌اند»^{۱۹}

نتیجه:

تفریق‌پذیری فضای اساطیری از امر جزئی یا امر کلی یا عکس آن و ارزش‌گذاری هر کدام به تنهایی میسر نیست و قانونمندی ندارد. شاید تمامی اجزاء که با ادارک و براساس یک احساس اولیه کنار هم در فضا قرار می‌گیرند تمایز هندسی و جغرافیایی نداشته باشند، تحلیل و ترکیب عقلی اندیشه، فضای اسطوره را تفسیر نمی‌کند و هر ناحیه به لحاظ بارمعنایی که دارد ارزش و تفاوت می‌پذیرد. شاید مکاشفه‌ی درونی و تمیق عمیقی برای درک فضا و مکان در اسطوره‌ها لازم باشد و کشف حجابی درونی باعث رسوخ به مفاهیم زمان، مکان و فضا در اساطیر گردد. و به عبارتی «هر ملکی در درون خود آسمانی دارد»^{۲۰}